לע"נ אדמו"ר חכם אוריאל דוידי בן ר' מאיר ושרח זצ"ל

בס"ד

نشریه ۶۴۸

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وخواندن توراه خودداری فرمایید.

אור לדוד

יתרו

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن خودداری فرمایید.

۲۰ شواط ۵۷۸۰

گفتاری روشنگر

در این پاراشا می‌خوانیم خد–اوند در جایگاه کوه سینای ده فرمان را به قوم ییسرائل اعطا می‌فرماید که این مورد بسیار والا بود و تأثیر خوبی روی قوم ییسرائل گذاشت. یکی از ده مواردی که هر روز باید یادآوری نمود ، ایستادن در جایگاه کوه سینای و دریافت ده فرمان است.

ده فرمان به دو قسمت تقسیم شده ، قسمت اول ، میصواهای بین انسان و خد–اوند و قسمت دوم میصواهای بین انسان و همنوع می باشد.

سؤالی که پیش می‌آید این است که میصوای احترام پدر و مادر که ظاهراً میصوای بین انسان و همنوع است ، میصوای پنجم لوح اول است و اگر میصواهای لوح اول میصواهای بین انسان و خد–اوند می‌باشند ، پس چرا میصوای احترام به پدر و مادر در این لوح قرار دارد؟

در پاسخ باید گفت میصوای احترام به پدر و مادر مانند میصواهای بین انسان‌وخد–اوند اهمیت دارد. گمارا(مسخت قیدوشین) می‌فرماید: "خد–اوند احترام پدر و مادر را به مانند احترام خود واجب دانسته است". گمارا ادامه می‌دهد:

"سه شریک در به وجود آمدن انسان دخالت دارند ، پدر و مادر و خد–اوند و هر یک از این شرکا قسمتی از نوزاد را ترکیب می‌دهند".

از اینجا می‌آموزیم اگر به پدر و مادر بی‌احترامی کنیم به مانند این است که به خد–اوند بی‌احترامی کرده‌ایم.

ریشه و اساس میصوای احترام پدر و مادر ، قدرشناسی است چون از وقتی انسان به دنیا می‌آید و تا وقتی به صورت مستقل می‌تواند به مسائل خود رسیدگی نماید ، پدر و مادر وقت ، انرژی و ... صرف او می‌کنند و سختی و زحمت زیادی می‌کشند تا این کودک بزرگ شود و چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی به استقلال برسد. حال که این کودک بزرگ شده باید قدر این همه زحمت را بداند.

دانشمندان توراه فرموده‌اند اگر انسان قدر زحمت و خوبی همنوع خود را نمی‌داند ، در انتها در نزد خد–اوند نیز نمک‌نشناس خواهد بود.

برخی فکر می‌کنند اگر پدر و مادر آنها از بزرگان دوره بودند ، آسانتر می‌توانستند احترام آنها را نگه دارند چون احترام به بزرگان دوره باعث می‌شود انسان از درجات معنویت بالا رود ، ولی حال که پدر و مادر او افراد معمولی هستند ، اهمیت آنها کمتر است و به همین سبب هم احترام به آنها سخت‌تر است و کمتر می‌تواند به آنها کمک نماید. ولی چنین افکاری را باید از ذهن خود پاک کرده ، به این بیاندیشیم که از زمان تولّد تا به حال ، پدر و مادر چقدر در حق ما زحمت کشیده‌اند و هر زمان که بیمار است ، پدر و مادر لحظه‌ای او را رها نمی‌کنند و به او رسیدگی می‌کنند تا حال او خوب شود. حتی اگر هم بیماری او طولانی بوده ، هیچ وقت او را ترک نکردند و بهترین پزشکان و داروها را برای او فراهم آوردند و چقدر ناراحت شدند و تفیلا خواندند تا حال وی خوب شود. حال که آنها بزرگسال کهنسال هستند و به کمک نیاز دارند ، نباید هر بار بهانه‌ای آورده و از کمک به آنها شانه خالی کنیم. در اصل این شانه خالی کردن از ریشهٔ بد قدرنشناسی سرچشمه می‌گیرد.

اگر شخص با صدای بلند با پدر و مادر خود صحبت نموده و به آنها بی‌احترامی می‌کند و باعث ناراحتی آنها می‌شود ، صد البته این مورد هم نمک‌نشناسی است.

برای مقابله با این غریزهٔ بد ، ابتدا شخص باید هلاخاهای احترام به پدر و مادر را بیاموزد و نیز مشغول آموزش کتب پند و اندرز شود که در این مورد نصیحت می‌کنند. و اگر پدر و مادر از او درخواستی می نمایند باید شاد و خوشحال شود که چنین میصوایی برای او به وجود آمده و باید با شایسته‌ترین صورت درخواست پدر و مادر را انجام دهد.

اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه رأی ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلاخا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف خود به ما دریغ ننمایید. ת.ד. 50465 ירושלים پست الکترونیکی davidsbeam@gmail.com

در پاراشای وییشلخ خواندیم یعقوب آوینو از عساو بسیار ترسید. همهٔ این ترس بدین سبب بود که یعقوب آوینو چندین سال از پدر و مادر خود دور بود و میصوای احترام به پدر و مادر را به جا نیاورده بود ، ولی عساو نزد پدر و
مادر خود بود و این میصوا را انجام داده بود. با این که ما عساو را شخص ظالمی خطاب می‌کنیم، باید بدانیم هر وقت از جانب پدر و مادر درخواستی از عساو می‌شد ، عساو بهترین لباس خود را می‌پوشید تا با احترام ، درخواست پدر و مادر را انجام دهد. حال باید از عساو یاد گرفت که اگر چنین شخصی که بدترین گناهان را انجام می‌داد و فقط میصوای احترام به پدر و مادر را نگه می‌داشت ، تا این حد قدرت داشت که یعقوب آوینو از او می‌ترسید ، پس صد البته شخصی که هم میصواهای دیگر را انجام می‌دهد و هم احترام پدر و مادر را نگه می‌دارد ، چقدر مزد و درجهٔ او بالا است.
یکی از شاخه‌های میصوای احترام به پدر و مادر ، احترام به والدین همسر است و باید قدر آنها را دانست که همسر او را بزرگ نموده‌اند ، پس باید به آنها نیز چه در سخن و چه در عمل احترام گذاشته ، و قدر زحمات آنها را دانست.
شخص باید بداند هم چنان که او رفتار می‌کند ، با او نیز به همان صورت رفتار خواهد شد و اگر فرد با پدر و مادر خود و یا با والدین همسر خود بدرفتاری می‌کند ، روزی خواهد رسید که فرزندان ، دامادها و عروسهای او نیز با او همین رفتار را خواهند کرد.

سود میصوا

در این پاراشا می‌خوانیم خد–اوند ، قوم ییسرائل را قوم مخصوص به خود خطاب می‌کند.
یک بار شب شبات ، وقتی هاراو شالوم شبدرون پس از اتمام تفیلا از کنیسا خارج شد با شخصی شروع به صحبت کرد و فرمود هیچ فردی نیست به خاطر انجام میصوا چیزی را از دست داده باشد و حتی اگر ابتدا به نظر می‌رسد که وی به خاطر میصوا چیزی را از دست می‌دهد ، در انتها معلوم می‌شود به خاطر این میصوا فقط سود نموده و حتی گاهی در همین دنیا ، به خاطر یک میصوا مزد زیادی دریافت می‌کند. در همین حین شخص دیگری به نزد هاراو شالوم آمد و گفت: ״شما روس هستید؟״
هاراو شالوم فرمود: ״خیر ، من در کشور ییسرائل متولد شدم״.
آن شخص گفت: ״من روس هستم و الآن واقعه‌ای را برای شما تعریف می‌کنم״.
ربی شالوم و آن شخص سر خود را به علامت موافقت تکان دادند و منتظر شنیدن شدند.
آن شخص شروع به تعریف نمود و گفت:
״وقتی نیکولای را کشتند من در روسیه بودم ، نیکولای شخص بیرحم و سخت‌گیری بود و پس از کشته شدن او ، شش ماه خوبی و خوشی بود ، چون سوسیالیستها روی کار آمدند و تمام محدودیتها را برطرف نمودند. من در بورس کار می‌کردم و پس از رفع این محدودیتها ، از صبح تا شب کار می‌کردم و طلا و سنگهای قیمتی می‌فروختم. یک روز ساعت هشت که از خانه خارج شدم تا به ساختمان بورس بروم ، صدای شخصی را شنیدم که داد می‌زد: ״شخص دهم ، شخص دهم״
فهمیدم شخصی یهودی برای تفیلا جماعتی مردم را جمع می‌کند. چون چنین موردی در منطقهٔ ما رواج نداشت ، به عقب برگشتم و به نزد او رفتم. آن شخص گفت: ״امروز سال پدر من است و من نیازمند تفیلای جماعتی هستم ، خواهشاً به جمع ما بپیوند تا من بتوانم قدیش بگویم״.
موافقت کردم و وارد خانهٔ او شدم ، وقتی به سالن رسیدم ، متعجب شدم چون فقط چهار نفر نشسته بودند. از او پرسیدم: ״من پنجمی هستم ، چطور می‌گویی شخص دهم؟! من منتظر نمی‌مانم و می روم״.
او جلوی راه من را گرفت و گفت: ״من التماس می‌کنم که نرو ، فکر کن خودت محتاج تفیلای جماعتی بودی ، چه کار می‌کردی؟״
وقتی چنین سخنی شنیدم ، به او رحم کردم و با خود گفتم می‌مانم و کمک می‌کنم که این شخص بتواند برای پدر خود قدیش بگوید. یک ربع بعد ، ده نفر جمع شدند و او شروع به قدیش گفتن کرد. با خود گفتم:
״یک دقیقه دیگر او قدیش می‌گوید و من به بورس می‌روم״. ولی پس از گفتن قدیش ، او شروع به خواندن تفیلای شخریت کرد. به او گفتم: ״تو می‌خواهی الان شخریت بخوانی؟״
او گفت: ״بله״.
عصبانی شدم و بلند شدم که خارج شوم. کیف پر از پول و سنگهای قیمتی خود را برداشتم به طرف در رفتم. او دوباره التماس کرد و گفت: ״امروز سال پدر من است ، تمنا می‌کنم״.
با خود گفتم من همینطور هم دیگر دیر می‌رسم ، پس نیم ساعت دیگر صبر می‌کنم تا این شخص تفیلا بخواند. بالاخره پس از یک ساعت ، او تفیلا را تمام کرد. با اینکه حسابی دیرم شده بود ، ولی از انجام این میصوا ناراحت نشدم ، بلکه شاد و خوشحال بودم ، چون راو من به من یاد داده بود هرگز نباید از انجام میصوا ناراحت شد.

ربی شالوم به او فرمود: ״ربی اهرون کاتسنل بوگن روحش شاد همواره می‌فرمود: قبل از انجام میصوا غریزهٔ بد سعی می‌کند مزاحم شود ، ولی پس از انجام میصوا ، تمام پول دنیا را هم به او بدهی ، آن فرد میصوای خود را نمی‌فروشد״.

آن شخص ادامه داد و گفت: ״پس از پایان تفیلا کیف خود را برداشتم و راهی ساختمان بورس شدم. صد متر مانده به ساختمان بورس ، یکی از دوستانم به طرفم آمد و گفت: ״فرار کن ، همه را دارند می‌کشند و غارت می‌کنند ، فرار کن و جان خود را نجات بده.״ آن روز کمونیستها روی کار آمده بودند و اولین جایی که حمله کرده بودند ساختمان بورس بود و در همان صبح هفتاد تاجر را کشته و مال آنها را غارت کرده بودند. آن روز من فرار کردم و به زخوت میصوایی که انجام دادم ، نه تنها ضرر نکردم ، بلکه جان و ثروت خود را نجات دادم. از آن روز من سعی می‌کنم هیچ وقت تفیلای جماعتی را از دست ندهم״.

برگرفته از سخنان هاراو شالوم شبدرون

پرورش و تربیت کودکان و شاگردان

در پاراشا آمده است: ״پروردگار تمام این سخنان را فرمود. من پروردگار خالق تو هستم که تو را از مصر ، خانهٔ بردگی بیرون آوردم״. (شموت ، فصل ۲۰).

הרב אבן עזרא זצ״ל در تفسیر خود بر توراه می‌نویسد : ״**רבי יהודה הלוי זצ״ל** از من پرسید: چرا پروردگار در اینجا فرمود: ״من پروردگار خالق تو هستم که تو را از مصر بیرون آوردم״ ولی نفرمود : ״من پروردگار خالق تو هستم که آسمان و زمین را آفریدم״ یا اینکه ״تو را به وجود آوردم״؟

רש״י ז״ל نیز در تفسیر خود بر پاراشا با این سؤال برخورد کرده و اینگونه پاسخ می‌دهد: ״همین خارج کردن تو از مصر لازم می‌دارد ، من را عبادت نمایی״.

با توجه به سخنان **הרמב״ם זצ״ל** بر میشنا ، مسخت سنهدرین ، می‌توان به صورت دیگری نیز به این سؤال پاسخ داد:

پدری فرزند کوچک خود را به دست یک معلم سپرد تا علم توراه را فرا گیرد. این مورد نیکی بزرگی برای کودک محسوب می‌شود زیرا به این وسیله وی به تکامل می‌رسد ، اما کودک به علت سن کم خویش ، ارزش این مورد را نمی‌داند.

حال معلم به این دلیل که بتواند وظیفهٔ خود را به خوبی انجام دهد سعی می‌نماید ، کودک را با چیزهای مورد علاقهٔ او راضی به آموزش کند. در ابتدا معلم با شکلات و شیرینی ، کودک را راضی می‌کند و کودک برای به دست آوردن شکلات و شیرینی به آموزش خود ادامه می‌دهد ولی رسیدن به شکلات و شیرینی از به دست آوردن تکامل برای او مهمتر می‌باشد. به همین جهت آموزش توراه را وسیله‌ای می داند که به کمک آن می‌توان به مورد دلخواه خویش دست یافت.

با رشد کودک ، موارد علاقهٔ وی نیز با ارزشتر می‌شوند و موارد قبلی در نظرش کوچک و ناچیز می‌آید. به همین سبب معلم سعی می‌کند با موارد دیگر ، وی را راضی به آموزش کند و این بار به او می‌گوید درس خود را یاد بگیر تا برای تو کفش یا لباسی زیبا بخرم. در این مرحله نیز کودک ، کفش و لباس را با ارزشتر از تکامل می‌داند و به آموزش خود ادامه می‌دهد تا به هدف خویش ، یعنی لباس و کفش برسد. پس از مدتی لباس و کفش نیز در نظر این نوجوان بی‌ارزش می‌آیند و این بار معلم به او می‌گوید به درس خود ادامه بده تا به تو سکه‌های طلا بدهم. این بار نیز هدف اصلی نوجوان تحصیل سکه های طلا می‌باشد و نه رسیدن به تکامل ، زیرا در نظر او سکه‌های طلا بیش از تکامل ارزش دارند.

هنگامی که سکه‌های طلا نیز در نظر او بی‌ارزش شوند ، معلم سعی می‌کند تا با مواردی با ارزشتر شاگرد خود را تشویق به آموزش کند و به او می‌گوید به آموزش ادامه بده تا دانشمند بزرگ توراه شوی و به این صورت مردم به تو احترام گذارند ، در جلوی قدم تو ایستاده ، به سخنان تو عمل نمایند و به مانند فلان شخص مشهور شوی. این بار نیز هدف جوان از آموزش ، شهرت و احترام و نه تحصیل تکامل می باشد. تمامی این مراحل ناقص می‌باشند اما به سبب کمی فهم انسان ، نیازمند این مراحل می‌باشیم.

از سخنان **הרמב״ם** مطلب بزرگی را در تربیت می‌آموزیم چنانچه می‌فرماید : ״اگر به نزد یک کودک دارای درک کم بگوییم هدف از یادگیری و آموزش ، رسیدن به تکامل می‌باشد ، آن کودک به سخن ما گوش نخواهد داد زیرا آن را درک نخواهد کرد ، ولی می‌توان با شکلات و شیرینی او را راضی به این مطلب نماییم ، زیرا او ارزش این موارد را خواهد فهمید. این مورد برای هر شخص لازم می‌باشد ، زیرا طبیعت هر انسانی به طرف مادیات است و درک درجات روحانیت برای او سخت می‌باشد ، به همین سبب باید به وسیلهٔ موارد مختلف ، خود را راضی به این امر کنیم تا اینکه بتدریج از درجات روحانیت بالا رفته و از مادیات دور شویم.״

پروردگار نیز زمانی که می‌خواهد توراه را به قوم یهود آموزش دهد تا فرامین توراه را بر خود قبول نمایند ، با قوم یهود به زبانی صحبت نمود که بتوانند ، درک کنند. پروردگار به آنها فرمود: ״من خد–اوند خالق تو هستم که تو را از مصر ، خانهٔ بردگی بیرون آوردم״.

همچنین آمده است: "شما شاهد بودید بر سر مصریان چه آوردم و شما را بر بالهای عقاب نشاندم".

ר"ש در تفسیر این آیه می‌نویسد پروردگار به قوم یهود فرمود: شما به خوبی می‌دانستید چه قدر مصریان در برابر من خطاکار بودند ، ولی آنها را مجازات نکردم بلکه شما را بر بالهای عقاب نشاندم ، زیرا عقاب بلند پروازترین پرنده است و جوجه‌های خود را بر بالهایش می نشاند. اما دیگر پرندگان ، جوجه‌های خویش را بین پاهایشان حمل می‌کنند زیرا از پرندگانی که در بالای سر آنها پرواز می‌کنند ، می ترسند ، اما عقاب فقط از تیر انسانها می‌ترسد ، به همین سبب فرزندان خویش را بر بالهایش می‌نشاند که اگر کسی به طرف او تیر بیاندازد ، تیر با بال او برخورد کند و جوجه‌اش در امان بماند.

همچنین زمانی که مصریان حمله کردند و به شما تیراندازی می کردند ، ابر در برابر شما قرار گرفت و از برخورد تیر به شما جلوگیری کرد. شما را که در خانهٔ بردگی بودید ، زجر می‌دادند ، هیچ کس بر شما رحم نمی‌کرد تا اینکه من آمده و شما را نجات دادم ، پس به نفع شما می‌باشد فرامین من را قبول نمایید.

در این مورد مثالی در میدراش آمده است:

"**רבי לוי** می‌فرماید: مثال به شاهزاده‌ای که بیمار شد و پس از مدتی معالجه و درمان ، پزشک گفت دیگر حال شاهزاده خوب می باشد و می‌تواند به کارهای روزانهٔ خود ادامه دهد. ولی پادشاه پس از دیدار با شاهزاده گفت: هنوز رنگ صورت فرزندم مانند سابق نمی باشد و مدت زمان دیگری برای استراحت نیاز دارد. همچنین هنگامی که قوم یهود از مصر خارج شدند ، با وجود اینکه توانایی دریافت توراه را داشتند ، پروردگار فرمود هنوز قوم یهود دارای قدرت لازمه نمی‌باشد ، باید یک تا دو ماه آنها را با آب و مان تقویت کنم و سپس توراه را به آنها بدهم".

پروردگار با نرمی و آرامی تمام با قوم یهود رفتار نمود و احتیاجات آنها را می‌دانست و به گونه‌ای با قوم یهود صحبت فرمود که بتوانند معنای آن را درک کنند.

در پرورش و تربیت کودکان و شاگردان نیز به همین گونه باید رفتار نمود ، ابتدا باید نیاز آنها را فهمید ، سپس آنها را به راه توراه و عبادت پروردگار نزدیک نمود.

چگونگی رفتار با آموزش توراه

در این پاراشا در مورد دریافت توراه می‌خوانیم که خدا-وند فرمان می‌دهد این توراه را باید در تمام دورانها ، به نسل بعدی و به افاذ دیگر آموزانید.

هخافص خییم روحش شاد در کتاب شم عولام در این باره می‌نویسد: "وقتی با شخص دیگری توراه می‌آموزیم ، اصل آموزش باید هلاخاهای توراه باشد تا قوانین و مقررات خدا-وند را بیاموزد. همچنین باید مشغول آموزش کتب پند و اندرز شد تا نفس آدم به راست هدایت و در راه درست قدم بردارد و بداند چطور میصواها را به بهترین شکل انجام دهد ، درست هم چنان که مشه ربنو نیز به پدر زن خود ییترو گفت قوانین و راه خدا-وند را به قوم می‌آموزاند. مشه ربنو راه خدا-وند را به قوم ییسرائل یاد می‌داد ، او به قوم ییسرائل می‌آموزانید چطور هلاخاها را انجام دهند ، چطور با یکدیگر نیکی کنند و چه زمانی باید گذشت نمایند".

ما نیز باید به این صورت رفتار نموده و به این صورت توراه بیاموزیم.

قابل توجه خوانندگان گرامی

در محلهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد:

✱**یروشالییم:** بازار مخنه یهودا ، خیابان אפרסק ، فروشگاه آقای یوسف کهن تلفن ۰۵۸-۵۸۳۶۹۵۵

✱**یروشالییم:** گئولا ، خیابان ملخی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

✱**تل‌آویو:** خیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ✱**خولون:** בית הכנסת צעירי איראן ، בית הכנסת מגן דוד

✱**کفرسابا:** آقای מוטי کهن تلفن ۰۵۲-۳۵۶۱۵۲۹ ✱**ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۰۵۲-۸۶۸۶۸۸۶

✱**بیتار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۰۵۴-۸۴۲۸۹۳۶

✱ امکان دریافت این نشریه از تارنمای http://www.ladaat.info/gilyonot.aspx?view=1 وجود دارد.